

شب غلامحسین یوسفی

با سخنرانی:

نصرالله پور جوادی
تقی پورنامداریان
غلامرضا ذات علیان
محمد جعفر یاحقی
سلمان ساکت
سروش یوسفی
علی دهباشی

دوشنبه دوم بهمن ۱۳۹۶. ساعت پنج بعد از ظهر
پردیس دانشگاه فردوسی مشهد-- دانشکده ادبیات و علوم انسانی -- تالار فردوسی



بخارا

شب غلامحسین یوسفی، استاد برجسته گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد به همت مرکز آثار مفاخر و اسناد دانشگاه فردوسی مشهد و با همکاری مجله فرهنگی هنری بخارا، معاونت فرهنگی، اجتماعی و دانشجویی و دانشکده ادبیات و علوم انسانی و به مناسبت نودمین سالروز تولد ایشان، روز دوشنبه، دوم بهمن ماه در تالار فردوسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد برگزار شد.

در این مراسم که بر اساس تفاهم نامه مرکز آثار مفاخر و اسناد دانشگاه فردوسی مشهد با موسسه فرهنگی هنری بخارا و در راستای بزرگداشت مفاخر و نامداران دانشگاه برگزار شد، دکتر نصرالله پورجوادی، دکتر تقی پورنامداریان، دکتر غلامرضا ذات علیان، دکتر محمدجعفر یاحقی، دکتر سلمان ساکت، خانم سروش یوسفی و آقای علی دهباشی سخنرانی کردند.

در ابتدای این جلسه، علی دهباشی، با بیان اینکه برگزاری شب غلامحسین یوسفی یکی از آرزوهای موسسه بخارا بوده است، گفت: ایده برگزاری این مراسم به پیشنهاد دکتر ساکت و با پیگیری ایشان به ثمر نشسته است. وی با بیان اینکه دکتر یوسفی به گردن مجله فرهنگی هنری بخارا حق داشته است، یادآور شد: علاقه مندی ایشان به زبان فارسی ستودنی بود.

متن سخنرانی در شب غلامحسین یوسفی

گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد از بدو تأسیس تا امروز، استادان بسیاری به خود دیده است، اما در میان آنان، بویژه در میان استادان قدیمی‌تر که بیشتر عمرشان را پیش از انقلاب اسلامی سال ۵۷ سپری کرده‌اند، سه استاد تشخص و تمایز فراتری دارند: یکی دکتر علی‌اکبر فیاض، بنیانگذار دانشکده ادبیات که از تهران به مشهد آمد تا به پایمردی کسانی چون محمود فرخ و مؤید ثابتی، دانشکده ادبیات را پس از دانشکده پزشکی در شهر مشهد پایه‌ریزی نماید. دیگری دکتر احمدعلی رجایی بخارایی که مدتی ریاست دانشکده را هم بر عهده داشت و علاوه بر شایستگی‌های علمی، مدیری توانا، شجاع و باشهامت بود و در برابر دولتمردان و فرادستان هیچ ملاحظه‌ای نداشت. حق می‌گفت و انتظار داشت که حق بشنود، و اگر چنین نمی‌شد، می‌کوشید با لحن استوار و کلام نافذ و شکننده‌اش حق و عدالت را بر کرسی بنشانند. دو دیگر دکتر غلامحسین یوسفی بود؛ چهره‌ای شاخص در حوزه تصحیح متن با کلاسهایی پربار و شیرین، و با ارتباطات وسیع علمی در سطح ملی و بین‌المللی. او از مناصب دولتی و حکومتی رویگردان بود و تمام وقت و همت خود را در راه اعتلای گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی به کار می‌گرفت.

(۱) استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی و رئیس مرکز آثار مفاخر و اسناد دانشگاه فردوسی مشهد

در آن روزگار که صلابت و صراحت لهجه دکتر رجایی برایش آوازه‌ای به ارمغان آورده بود، دکتر یوسفی فعالیت‌های علمی و پژوهی را سرلوحه کار خود قرار داده بود و هدفی جز شکوفایی و بالندگی گروه آموزشی برای خود متصور نبود. آنچه هم‌نسلان من از ایشان خوانده‌اند و شنیده‌اند، او را چنین معرفی کرده است: استادی برجسته، منظم، دقیق، آشنا به حوزه‌های مختلف پژوهشهای ادبی، خوش‌پوش، صاحب ذوق و مهربان، اما سر به زیر و برکنار از سیاست و اجتماع. همان خواننده‌ها و شنیده‌ها حکایت می‌کنند که اهل ریا و نفاق نبود، چابک‌پوشی نمی‌کرد، اما جسور و بی‌باک هم نبود، اگر دلگیر می‌شد، سینه سپر نمی‌کرد و بی‌پروا به مافوق و رئیس نمی‌تاخت، بلکه کناره می‌گرفت. اهل رفق و مدارا بود و تا آنجا مقاومت می‌کرد که تاب و توانش اجازه می‌داد، اما تاب و توانش گویا اندک بود.

این همه، دکتر یوسفی را از این منظر، نقطه مقابل رجایی معرفی کرده است؛ شاید هم وجود رجایی با آن همه بی‌باکی و بی‌پروایی، تفاوت رفتاری این دو را پررنگ‌تر و بیش از آنچه بوده، نشان داده است.

اما آیا به‌راستی چنین بوده و یوسفی همچون بسیاری از معلمان و استادان، تنها به کلاس و پژوهش اهمیت می‌داده و به فرهنگ عمومی و وضعیت فرهنگی جامعه بی‌اعتنا بوده است و یا دست کم برای خود در برابر نابسامانیهای فرهنگی جامعه مسئولیتی نمی‌شناخته؟

خوشبختانه مجموعه یادداشتها و مقالات کوتاه او در مجموعه‌هایی چون نامه اهل خراسان و برگهایی در آغوش باد فراهم آمده است. این آثار نشان می‌دهد که دکتر یوسفی در سالهای مختلف بویژه دهه ۳۰ و اوایل دهه ۴۰ یادداشتهای انتقادی زیادی در حوزه زبان فارسی و فرهنگ عمومی نوشته است. این یادداشتهای انتقادی که گاه تند و تیز هستند و علی‌القاعده با چهره آرام و دور از هیاهوی ترسیم شده از او همخوانی ندارند، بعد دیگری از شخصیت وی را به نمایش می‌گذارند، بعدی که کمتر شناخته شده است: دکتر یوسفی در قامت منتقد اجتماعی - فرهنگی.

دسته‌ای از انتقادهای او البته با روایت رایج از شخصیت و زندگی او چندان بیگانه نیست. او در مقالات و نوشته‌های متعدد، به نفوذ زبانهای بیگانه چه در سطح واژگانی و چه در سطح نحوی اشاره و از بی‌توجهی به زبان فارسی در مطبوعات و رسانه‌ها بویژه در گفتار و نوشتار درس‌خواندها انتقاد کرده است. او زبان فارسی را بنیان فکر و فرهنگ ما می‌داند و از سر درد فریاد می‌زد که «مسأله زبان فارسی برای ما ایرانیان مهم‌تر از آن است که برخی از درس‌خواندگان ما می‌پندارند. زبان فارسی فقط وسیله سخن گفتن و رفع نیازمندیهای روزانه ما نیست که بتوان با چند ساعت تدریس



• دکتر سلمان ساکت از وجه اجتماعی مقالات دکتر غلامحسین یوسفی سخن گفت.

آن در دبستان و دبیرستان سر و ته قضیه را بهم آورد و دلخوش بود که وظیفه خود را در قبال ملت و مملکت انجام داده‌ایم، بلکه این موضوعی است بسیار مهم و خطیر که با موجودیت فکری و فرهنگی ما بستگی دارد.^(۱)

او به درستی زبان را وسیله اندیشیدن معرفی می‌کرد و می‌گفت: «مردمی که زبانی پرمایه و توانا ندارند، از فکر بارور و زنده و آفریننده بی‌بهره‌اند. بنابراین هر قدر در تقویت این بنیان مهم زندگی غفلت شود، در پرورش فکر مردم سهل‌انگاری شده است. کسانی که حد و رسم معانی کلمات و مرز آنها برای خودشان روشن نیست، چگونه می‌توانند درست بیندیشند و چه چیز را می‌توانند مطرح کنند؟ حاصل پریشان‌فکری بی‌گمان پریشان‌گویی است.»^(۲)

او جای دیگر به لزوم آشنایی دانشجویان و استادان رشته‌های فنی و مهندسی و علوم پایه و پزشکی با حوزه‌های مختلف علوم انسانی اشاره و گوشزد کرده است که آنان باید با ادبیات، تاریخ، فلسفه و هنر آشنا شوند چرا که آنچه ما را ایرانی و با فرهنگ می‌پرورد، طب و فیزیک و ریاضی، با همه ارجمندی آنها نیست، بلکه فکر

(۱) یوسفی، غلامحسین، «زبان فارسی، بنیان فکر و فرهنگ ما»، کلک، ش ۲۳-۲۴، بهمن و اسفند ۱۳۷۰، ص ۷.

(۲) همان، ص ۷-۸.

و معارف و ادب ایرانی است که تحصیل آن تنها در دامن ادبیات و علوم انسانی و به زبان فارسی ممکن می‌گردد.^(۱)

دکتر یوسفی در مقاله «ایران را بشناسیم»، به علل ناآشنایی درس‌خوانده‌های دانشگاهی با تاریخ و ادب و فرهنگ این سرزمین پرداخته و نهادهای تعلیم و تربیت مانند خانواده، مدرسه، سازمانهای آموزشی و تربیتی و محیط و عوامل اجتماعی را مقصر اصلی معرفی کرده است. او شناخت ایران را با همه جنبه‌های متنوع و گوناگونش، سرچشمه دانایی و شعور و بیداری وجدان^(۲) و غفلت از آن را به بهانه یا به قیمت کسب دانشهای جدید، زمینه‌ساز پرورش نسل بی‌هویت و بی‌ریشه‌ای دانسته که به ایران و ایرانی دلبستگی نخواهد داشت و پیوندش با این آب و خاک سست و یا گسسته خواهد بود و برایش فرقی نمی‌کند که برای که کار کند و کارفرمایش که باشد.^(۳) او نتیجه می‌گیرد که علی‌رغم تعداد روزافزون مدارس و شاگردان، جوان «ایران‌شناس» پرورده نمی‌شود.

به گمان من اگر امروز دکتر یوسفی در میان ما بود و دست به قلم می‌برد و می‌خواست همین دغدغه را به کاغذ منتقل کند، به جای «مدارس»، «دانشگاه» و به جای شاگردان، دانشجویان و استادان می‌نوشت!

دکتر یوسفی به چاپ کتب ضعیف و کم‌مایه نیز معترض بود و انتشار آنها را برای جامعه مضر می‌دانست و ابتذال‌گرایی، شتاب‌زدگی و کم‌حوصلگی برخی از مترجمان و مؤلفان، و سودجویی و منفعت‌گرایی شماری از ناشران را علت اصلی عرضه این نوع کتابها می‌پنداشت. جالب آنکه زیان اصلی رواج این کتابها را عادت مردم به خواندن نوشته‌های مبتذل و بی‌ارزش می‌دانست که اندک اندک به از دست دادن قوه درک و تشخیص آثار برتر و نداشتن ذوق و حوصله بهره بردن از آنها می‌انجامد که خود بازماندن از رشد فکری را سبب می‌شود.

او به طور اختصاصی به اشکالات نقد و تصحیح متون نیز پرداخته و گفته است: «کتابهای بسیاری می‌توان یافت که در کمال سهل‌انگاری و بدون شرایط و اصول کار و رجوع به نسخه‌ها و مآخذ لازم به طبع رسیده و این موضوع باریک و مهم برای برخی به صورت کار و کاسبی سودبخشی درآمده است.»^(۴) او نقد و سنجش کتب منتشر شده را یکی از مهم‌ترین کارها برای ترویج و تشویق

(۱) همان، ص ۸.

(۲) یوسفی، غلامحسین، «ایران را بشناسیم»، یغما، ش ۲۵۹، فروردین ۱۳۴۹، ص ۱۸.

(۳) همان، ص ۱۹.

(۴) یوسفی، غلامحسین، «شناخت نقص»، یغما، ش ۲۰۰، اسفند ۱۳۴۳، ص ۵۴۴-۵۴۵.



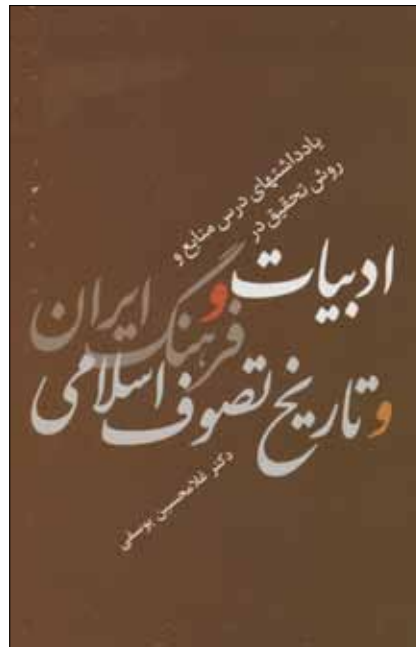
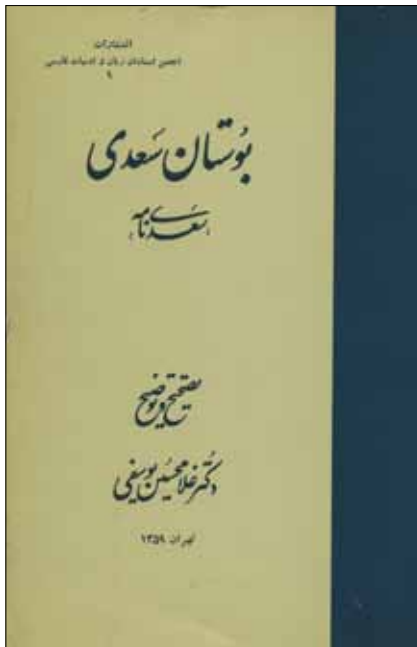
• کارت دانشجویی دکتر غلامحسین یوسفی

انتشار کتابهای مفید و پرمایه دانسته است و به این بهانه از روش بسیاری از منتقدان روزگار خود که از سر حبّ و بغض به داوری پرداخته‌اند، انتقاد کرده است. یوسفی منصفانه و ژرف‌بینانه، اهل قلم را نیز در بروز این نقایص مقصر دانسته، چرا که شماری از آنان «قلم را وسیله کسب شهرت و تحصیل منفعت قرار می‌دهند و هر چیزی را به روی کاغذ می‌آورند و منتشر می‌کنند، بی‌آنکه به کم‌بهای آن و یا زیان اینگونه کارها بیندیشند.»^(۱)

بیان این انتقادات، همان طور که پیشتر اشاره کردم، از شخصیت علمی و آکادمیک دکتر یوسفی بعید نبوده است. اما او نوشته‌های انتقادی دیگری هم دارد که از چهارچوب خشک نوشته‌های علمی و فضای تنزه‌طلبانه دانشگاهی به دور است. در این یادداشتها قلم دکتر یوسفی گزنده‌تر و لحن او تندتر است و با شیوه مرسوم او بویژه در نیمه دوم زندگانی‌اش چندان شباهتی ندارد.

او در مقاله «خطر جهل» از نادانی و جهل فراگیر در میان مردم به فغان آمده و بعضی از مطبوعات را عامل اصلی دامن زدن به جهل مردم دانسته است. تا آنجا که با ترویج جهل و نادانی، قوه فکر و استدلال و تعقل و فهم را از جوانان سلب کرده و

(۱) همان، ص ۵۴۶-۵۴۷.



آنان را افرادی سطحی، قشری، ظاهرپرست، بدبین، پرتوقع و کم‌کار بار آورده است.^(۱) یوسفی «فرهنگ کشور را در عین نقصان و عقب‌افتادگی»^(۲) ارزیابی کرده و علت بنیادین را دولتمردان عرصه فرهنگ دانسته و به‌صراحت گفته است که اکثر اوقات، وزارت و کارهای حساس فرهنگی را در این کشور کسانی بر عهده گرفته‌اند، که اگر هم انسانهایی خوب بوده‌اند، اما برای تمشیت امور فرهنگی شایستگی لازم را نداشته‌اند.

او در یادداشتی با عنوان «مسخ»، پس از تعریف این اصطلاح، نمونه کامل مسخ را جامعه جاهل و فسادآلود روزگار خود دانسته که در تمام شئون و جلوه‌های مختلف آن، مسخ‌شدگی آشکارا دیده می‌شود. جالب آنکه وقتی می‌خواهد نمونه‌های این مسخ‌شدگی را برشمارد، به‌تمامی از مثالهای سیاسی و حکومتی بهره می‌جوید. برای نمونه می‌نویسد: «سازمان دارایی و قانون مالیات وضع شده، ولی از کسانی مالیات مستقیم و غیرمستقیم گرفته می‌شود که دارایی قابلی ندارند و ثروتمندان مالیات

(۱) یوسفی، غلامحسین، «خطر جهل جوانان ما را تهدید میکند و متأسفانه بعضی مطبوعات این آتش را دامن می‌زنند»، نامه فرهنگ، سال اول، ش ۲، بهمن ۱۳۳۰، ص ۵۰.

(۲) یوسفی، غلامحسین، «کاش فرهنگ ما هم از این طراوت بهاری نصیبی برد و نسیم اصلاحی بر آن بوزد»، نامه فرهنگ، سال اول، شماره چهارم، فروردین ۱۳۳۱، ص ۱۴۶.

چندانی نمی‌پردازند؛ دادگستری در این کشور درست شد، قوانین مدنی و جزایی تدوین گشت، اما گاه فایده این دستگاه این شد که مردم بیچاره را با احضاریه‌ها و اوراق جلب بی‌موقع، از کار و زندگی بازدارد و هر دم آنان را به محکمه بکشد و این کار وسیله ارتشاء بعضی مأمورین ناصالح گردد، یا سالها قضیه‌ای را بی‌آنکه به نتیجه برسد، دنبال کند و مجریان واقعی را که زر و زوری دارند، آزادی بخشد که حتی محترمانه زیست کنند.^(۱)

او مسخ شدن دستگاه تعلیم و تربیت را نیز نشان می‌دهد و شعر زیر را که در کتب درسی آن زمان وجود داشته، به تمسخر می‌گیرد:

به علی گفت مادرش روزی که بترس و کنار حوض مرو
رفت و افتاد ناگهان در حوض بچه جان حرف مادرت بشنو

دکتر یوسفی از «انجمن همکاری خانه و مدرسه» که امروزه «انجمن اولیاء و مربیان» نامیده می‌شود، یاد کرده و نوشته است: «از همه فوایدی که ممکن بود از این انجمنها حاصل شود، چشم پوشیدیم و آن را به صورت جمعیت جمع‌آوری اعانه برای دانش‌آموزان و سازمان گداپرووری درآوردیم.»^(۲)

او دامنه انتقاد خود را به رسانه‌ها نیز می‌کشاند و می‌گوید: یکی از فواید علمی و ادبی رادیو و تبلیغات در همه جهان این است که مردم سخن گفتن فصیح و درست را از رادیو می‌آموزند، اما در مملکت ما منشأ بسیاری از کج‌رویها و نادرستیا در فصاحت و سخن گفتن، همین سخن‌پراکنیهای رادیو است. دکتر یوسفی موسیقی ملی را هم مسخ‌شده و معجونی از آهنگهای عربی، ایرانی، ترکی و اروپایی دانسته که البته سخن او ناظر به روزگار او و دهه ۳۰ و ۴۰ است، اما کجاست که ببیند امروز موسیقی ملی ما همچنان افتان و خیزان است و حتی در برخی از شهرها، سرآمدان آن اجازة کنسرت و اجرا ندارند و آموزشگاهها با ترس و لرز به فعالیت می‌پردازند.

یکی دیگر از مقالات انتقادی دکتر یوسفی مقاله «داد از دست عوام ...» است که با ذکر خاطره‌ای از استادش ملک‌الشعراء بهار و مستزاد معروف او آغاز می‌شود. او در این یادداشت به عوامانه‌های مردم پرداخته و نمونه‌هایی از آن را برشمرده است. همچنین به سوء استفاده از «عوام‌الناس» اشاره کرده و گفته است: «عوام‌الناس به واسطه بی‌خردی و ظاهرینی خود بیشتر در معرض لغزش هستند و بهتر به درد کسانی می‌خورند که می‌خواهند هر روز در این مملکت فتنه‌ای برپا کنند و از آب

(۱) یوسفی، غلامحسین، «مسخ»، نامه فرهنگ، سال اول، شماره پنجم، اردیبهشت ۱۳۳۱، ص ۱۹۴.

(۲) همان، ص ۱۹۵.



• سروش یوسفی و نیکو بازرگان (همسر دکتر یوسفی)

گل‌آلود ماهی بگیرند و به آزادی صدمه بزنند.»^(۱) او در ادامه نمونه‌هایی از اعمال ایشان را بازگفته است: «یک روز به‌عنوان مخالفت با وجود سینماها در اصفهان فتنه برمی‌انگیزند، روز دیگر به نام دین بر سر و صورت زنان و دختران اسید می‌پاشند و علیه تحصیل بانوان و وجود مدارس دخترانه سخن می‌گویند.»^(۲) او در آن زمان تذکر می‌دهد که دشمنان ایران چون می‌دانند که ایرانیان دل در گرو اسلام دارند، از این دلبستگی سوء استفاده می‌کنند و نیرنگهای خود را در لباس اسلام و به نام دین امّا به کام خود به مرحله عمل درمی‌آورند. سپس به بدعتهای عزاداریها اشاره می‌کند و آنها را به تحریک دشمنان اسلام و سبب بیزاری مردم از دین و آیین و بی‌آبرویی مسلمانان می‌داند.

دکتر یوسفی به روان‌شناسی ایرانیان هم توجه داشته و بر این خصلت بد انگشت نهاده است، که برخی از ایرانیان بویژه درس‌خواندگان، بر این باورند که کسی ارج و قدر ایشان را نمی‌داند و به اصطلاح «مجهول‌القدر»ند. او با مقایسه روش و امکانات زندگی استادان برجسته مغرب‌زمین با بسیاری از مدعیان ایرانی، سادگی و بی‌پیرایگی

(۱) یوسفی، غلامحسین، «داد از دست عوام!...»، نامه فرهنگ، سال اول، شماره هشتم، آبان ۱۳۳۱، ص ۳۴۰.

(۲) همان‌جا.

آن استادان غربی را می‌ستاید و بر کوتاه‌بینی و کاهلی و تنبلی این مدعیان خرده می‌گیرد. با این حال منصفانه به عوامل اجتماعی این رذیلت اخلاقی هم اشاره کرده و نوشته است: «درست است که مسابقه کسب ثروت و جاه متأسفانه اصل زندگانی ما شده، چشم و دلها را به سوی خود می‌کشد، و هرکه در این راه پیشتر است، موفق‌تر می‌نماید. راست است که ترقی و پیشرفت گروهی که شایستگی کافی نداشتند، فکرها را به کم‌بهای دانش و فضیلت و یا کساد بازار آن متوجه می‌سازد و شاید برخی را در ادامه راهشان که مبتنی بر کوشش و فداکاری است، سست و همتشان را کم می‌کند، اما اگر در زندگانی، هدفی برتر از «خود» و «منافع شخصی خود» برگزینیم، می‌بینیم که وظیفه‌ای دشوار و خطیر در تکمیل خویش‌نشدن برای خدمت به وطن برعهده داریم و چه مردانه باید بکوشیم که هرچه بکوشیم کم است.»^(۱)

مواردی که بدانها اشاره شد یک دهم نکات انتقادی زنده‌یاد دکتر یوسفی نیست؛ مطالب و نکاتی که در بررسی زندگی و آثار او کمتر بدانها پرداخته شده است. اگر از دسته نخست انتقادات او که بیشتر جنبه علمی داشت بگذریم، بی‌تردید انتقادهای بعدی نسبت مستقیم با رشته دانشگاهی او ندارد و از سر درد و دغدغه مطرح شده است، آن هم با بیانی صریح و تند. و شگفتا که هرچند اغلب آنها در بیش از نیم قرن پیش نوشته شده است، هنوز برایمان تازگی دارد، چرا که این دردها و رنجها همچنان باقی است.

اگر قابوسنامه دکتر یوسفی جاودان و ماندگار است، از سر کوشش و همت اوست و اگر مقالات و یادداشت‌های انتقادی او همچنان تر و تازه می‌نماید، به دلیل کم‌همتی و بی‌فرهنگی جامعه ماست. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.